رابطه دین و فلسفه

محمدی، مهدی

ء معرفت دینی درمواردی، عقلانی محض است و فقط با برهان عقلی اثبات می‏شود و در مواردی، وحیانی محض است که تنها از راه وحی، اثبات می‏شود و بخشی نیز می‏تواند هم از راه وحی و هم از راه عقل، مطرح شود.

ء تفکر و بصیرت عقلی و فلسفی، جزء متن دیانت اسلامی است. این امر با آرامش قلبی و خشیت روحی حاصل از ایمان به خدا، نه تنها منافات ندارد که پیوند ناگسستنی دارد.

ء به جرأت می‏توان گفت: کتاب «توحید» صدوق و خطبه‏های نهج‏البلاغه امام علی(ع) نشانه بارز وحدت قلمرو فلسفه و دین را در موضوع خداشناسی نشان می‏دهند.

رابطه فلسفه و دین یکی از عمیق‏ترین مباحث در طول تاریخ تفکر بشری است. در طول تاریخ برای متفکران اسلامی همیشه جای سوءال بوده است: آیا عقل و وحی در عرض هم هستند یا در طول هم؟ و در انکشاف حقایق و معارف دینی، آیا عقل و وحی هر کدام از دیگری کفایت می‏کند یا نه؟ و این‏که، میزان وابستگی و تطابق آن دو به یکدیگر تا چه اندازه است؟

در این مقاله سعی شده است که با استفاده از آیات و روایات تا حد توان به سوءالات فوق، پاسخ داده شود، و موارد و میزان تطبیق آن دو روشن شود.

از زمانی که افکار فلسفی وارد تمدن شکوهمند اسلامی گردید، آراء و نظریات مختلفی در میان اندیشمندان و فیلسوفان مسلمان، فرصت بروز یافت و نحله‏های گوناگونی در تفکرات عقلانی مسلمانان به وجود آمد. گذشته از نقاط افتراقی که این مکاتب را از یکدیگر متمایز می‏کرده، تمامی آنان در یک نقطه که همان تلاش در ایجاد توافق بین دین و فلسفه بوده با همدیگر اشتراک مساعی داشته و هر فیلسوف و حکیمی به تناسب مبادی علمی و شرایط معرفتی دوران خویش، راه حلی را در اثبات عدم تعارض معقولات فلسفی و آموزه‏های دینی ارایه داده است.

صرفنظر از کارهای ابتدایی کندی و فارابی، که با تکیه بر عقل‏گرایی در فلسفه یونان، به تفسیر و تأویل عقاید دینی از آن منظر می‏پرداختند و کسانی چون ابوحامد غزالی و فخر رازی که با تکیه بر نقلیات دینی، به طرد و ایراد عقلانیت موجود در فلسفه یونانیان دست یازیدند، عده‏ای از صاحبنظران در فلسفه اسلامی راه معقول و میانه‏ای را برگزیده و با تکیه بر منابع قدیمی و سیر محققانه در اعتقادات دینی، نوع خاصی از تفکرات فراعقلانی را در میان افکار تعقلی عرضه داشتند.

دین، مجموعه تعالیمی است که از جانب خدا برای هدایت انسان‏ها توسط فردی از آنها که پیامبر نامیده می‏شود به آنها ابلاغ می‏گردد. در این مقاله، مقصود از دین اسلام یعنی کتاب و سیره و سنت معصوم است. و مقصود از فلسفه نیز، همان مابعدالطبیعه است، که درباره احوال و احکام «موجود بما هو موجود» بحث می‏کند. توضیح این‏که موضوع هر علمی چیزی است که از عوارض ذاتی آن بحث می‏شود. عوارض ذاتی، عوارضی هستند که بدون واسطه به چیزی عارض می‏شوند یعنی هر شئ از آن جهت که آن شئ دارای آن عوارض است، نه از آن نظر که تعیین خاص دارد.

روش‏های معرفتی در علوم و معارف اسلامی:

عقل آدمی پاره‏ای از مسایل را به کمک شرع درک می‏کند و برخی دیگر را به صورت مستقل. (مطهری 1368، ج2، ص38)

معرفت دینی در مواردی، عقلانی محض است و فقط با برهان عقلی اثبات می‏شود و در مواردی، وحیانی محض است، که تنها از راه وحی، اثبات می‏شود و بخشی نیز می‏تواند هم از راه وحی و هم از راه عقل، مطرح می‏شود. (مصباح، معرفت دینی، ص9)

برای کشف و تبیین دین، بایستی به عقل، قرآن و سنت رجوع شود. باتوجه به این که، هر سه از حجیت برخوردار هستند، سازگاری و عدم تعارض این منابع ضامن حجیت و صحت فهم دین است. و در صورت ناسازگاری ظاهری مدلولات آنها، دلالت و حکم قطعی یکی بر حکم ظنی دیگری رجحان دارد.

روش‏های معرفتی در علوم و معارف اسلامی، مانند: عرفان نظری و فلسفه اعم از اشراق و مشاء، کلام و حدیث منحصر در سه روش جداگانه فلسفی، کلامی و عرفانی است. و هر یک از این علوم که به یکی از سه روش اکتفا نموده و جهت دیگر را موءید فن خود می‏دانست.

عصمت، معرفت وحیانی و حجیت عقل و قلمرو ادراک آن:

وحی عبارت است از اتصال به جهان غیب و دریافت حقایقی است که عین واقعیت و صلاح آدمیان را در حیات معقول به طور قطع بیان می‏کند و واقعیتی که از طریق وحی نازل شده است، آشکارترین و قویترین شهود است که با جان آنان درآمیخته است. (جعفری، 1360 ص195)

وحی یک علم حضوری (طباطبایی، 1973/1393، ج5، ص9-78) دارای عصمت است، که تنها اهل عصمت، به نحو مستقل بدان دسترسی دارند و ویژگی بارز معرفت‏های وحیانی و حاملان آنها، عصمت آنهاست.

حجت خدا بر مردم دوگونه است: یکی حجت ظاهری، که انبیاء و امامان هستند و دیگری حجت باطنی، که همان عقل است (کلینی، اصول کافی: ج1 ص19) و عقل، که حجت باطنی است، ضامن حجیت حجت ظاهری است، چراکه عقل، ابتدا خدا و نبوت را اثبات می‏کند، سپس ضرورت پیروی از خدا و رسولش را نشان می‏دهد (کلینی، همان، ج1 ص29).

عقل خودش را مورد انتقاد قرارداده و اعتبار ارزش خویش را نیز خود تأیید می‏کند. حجیت، لازمه ذاتی و لاینفک عقل است و به قول غزالی، عقل، حاکمی است که هرگز معزول نمی‏شود. وصول به مقام عقل، عالی‏ترین مرتبه وجود انسان است. (ابراهیمی، 1380، ص52)

برخی از مسایل اساسی دین، تعقلی محض هستند که در قرآن و سنت نیز به صورت استدلالی مطرح شده است. مسایلی چون، مسأله خدا که به عنوان واجب‏الوجود و علة‏العلل و مبدأ جهان. اهمیت این مسأله به حدی است که بخش بسیار اساسی فلسفه را به خود اختصاص داده و بدین لحاظ است که مابعدالطبیعه را، الهیات نیز گویند. و به دو بخش: الهیات بالمعنی الاعم و الهیات بالمعنی الاخص تقسیم کرده‏اند. و در بخش اخیر درباره «خدا و صفات، اسماء، افعال، اولیت، آخریت، ظاهریت و باطنیت او» بحث می‏شود. (اصلاً شناخت خدا را از جمله غایات فلسفه شمرده‏اند). همچنین مهمترین مسأله در دین، توحید است یعنی: اولاً، شناخت خدا به یگانگی و ثانیاً پرستش او به عنوان تنها معبود، در دین همه مسایل از توحید شروع و به آن ختم می‏شود. چنان‏که در قرآن به صورت استدلالی و با یک قیاس استثنایی طرح شده است. «قل لو کان فیهما الهه الا الله لفسدتا». (انبیاء: 22). علاوه بر اینها مسایل مهم دیگری نیز چون مسأله نفس و تجرد و بقای آن و مسأله جبر و اختیار، جزء مسایل تعقلی هستند. فلسفه و دین، وحدت قلمرو مطالعاتی دارند و هر کدام، یک موضوع را مدنظر قرار می‏دهند، منتهی فلسفه و دین، وحدت قلمرو مطالعاتی دارند و هر کدام، یک موضوع را مدنظر قرار می‏دهند، منتهی فلسفه با نگرش کلی و دین با زبان خاص خود. از این جهت درست به نظر نمی‏رسد که فلسفه معاند دین و نابود کننده آن تلقی شود، بویژه این‏که در اندیشه اسلامی در قرآن کریم و نهج‏البلاغه امام علی(ع) و ائمه شیعه در احتجاجات و روایات خود، دقیقترین مسایل حکمت الهی را مطرح کرده‏اند که به جزم، جز با تفکر عقلانی و فلسفی قابل توجیه فهم نیست. مثلاً احدیت خدا در سوره اخلاص، نمونه آشکار این مسأله عقلانی و فلسفی است. همچنین خطبه اول «حقیقة التوحید نفی‏الصفات عنه» و بیشتر بحث‏های نهج‏البلاغه‏ای درباره توحید و بساطت مطلقه و نفی هرگونه کثرت و تجزی و نفی مغایرت صفات با ذات، بحث‏های تعقلی و فلسفی خاص است.

لذا به جرأت می‏توان گفت که کتاب «توحید» صدوق(ره) و خطبه‏های نهج‏البلاغه امام علی(ع) نشانه بارز وحدت قلمرو فلسفه و دین را در موضوع خداشناسی نشان می‏دهد.

هماهنگی دین و فلسفه

از یک نظر، رتبه وحی بعد از عقل است و اصل وحی و دیگر اصول بنیادی دین به وسیله عقل اثبات می‏گردد و اگر عقل نباشد پشتوانه‏ای برای اثبات اصول دین نداریم. اما در بسیاری از مواقع وحی، چراغ هدایت و راهنمایی درخشان عقل است، وحی، جامعیت و گستردگی غیرمحدودی برای ارایه‏رهنمودهای اصلی و همه‏جانبه در ابعاد مختلف برای هدایت و رشد انسان در زندگی دنیا و آخرت دارد که اگر همه عقلا جمع می‏شدند نمی‏توانستند بدان برسند و در قرآن چنین اشاره شده است و «علم‏الانسان مالم یعلم» و «یعلمکم ما لم تکوونوا تعقلون». آنچه شرایع می‏آورند چه‏بسا در حوزه درک و عقل به‏صورت استقلالی نیست، همه حکیمان و صاحبان عقل، سرسفره انبیاء نشسته‏اند.

گرچه، گاهی عده کثیری از مردم از این نکته غافل هستند. از روایات اسلامی چنین استفاده می‏شود، که عقل، شرع داخلی و شرع، عقل خارجی است (مکدرموت، 1372، ص25).

و از آنجا که حقیقت شریعت در نفس‏الامر به برهان عقلی محض منجر می‏شود، لذا اگر عقل به‏نحو صحیح هدایت شود با حقایق دین هماهنگ خواهد بود و از این هماهنگی و قرابت، نیرومندتر خواهد شد، که حکمت متعالیه گواه روشن این مدعاست.

دین به‏حکم این‏که، فعل تشریعی خداوند حکیم است و برای هدایت بشر مقدر گردیده است، نه‏تنها به یکی از ابعاد وجودی انسان تعلق ندارد بلکه هماهنگی نظام تکوین و تشریع ا یجاب می‏کند، که همه ابعاد وجودی- انسان را شامل و با آن پیوند داشته باشد. قرآن کریم به بعد معرفتی و عقلانی انسان اهتمام می‏ورزد و می‏فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین» (نحل/ 125). یعنی پیامبر اکرم مأموریت دارد تا از روش‏های برهانی، خطابی و جدال احسن استفاده کند و با مردم درباره توحید سخن بگوید. او نیز به این رسالت الهی جامه عمل می‏پوشد و به گواهی قرآن کریم و نیز روایات اسلامی همه این روش‏ها را به‏کار می‏بندد و در حقیقت، کار فیلسوفانه، متکلمانه و واعظانه جلوه‏ای از کار پیامبرانه است.

حاصل آن‏که، تفکر و بصیرت عقلی و فلسفی، جزء متن دیانت اسلامی است و این امر با آرامش قلبی و خشیت روحی حاصل از ایمان به خدا نه‏تنهامنافات ندارد بلکه پیوند ناگسستنی دارد.

علامه طباطبایی نیز در این رابطه می‏گوید: قرآن کریم برای تفکر مذهبی و درک معارف اسلامی، سه‏راه نشان داده است، که یکی، ظواهر دینی و دیگری، حجت عقلی وسومی، مشاهده باطنی از راه اخلاص و بندگی است. قرآن به‏ظواهر الفاظ خود و قول و فعل پیامبر(ص)، حجیت و اعتبار داده است. و به موجب احادیث نبوی قطعی، بیان اهل‏بیت(ع) نیز حجیت پیدا می‏کند و قرآن مجید در مقام هدایت مردم به‏سوی حجت عقلی، آنها را به‏تفکر و تعقل در آیات و انفس دعوت می‏کند و نیز کمال خداشناسی را از آن مخلصین می‏داند (طباطبایی 1362ص-2-43).

آنچه را که دین به بشر عرضه می‏کند حق و مطابق با واقع است. این ادراک و حکم عقلی، مربوط به مقام نفس‏الامر است، یعنی حقانیت دین در مقام نفس‏الامر موردقبول عقل است. پس «کلما حکم به الشرع حکم به العقل». اما در شناخت تفصیلی مسایل، این‏که حکم دین چیست و حکم عقل کدام است، مطلب واضح نیست، در این‏جاست که حکم دینی باید از سند قطعی و از دلالت لازم برخوردار باشد تا بتوان حکم قطعی دین را به‏دست آورد.

هرگاه دو قطعیت مزبور احراز نشود و احیاناً تعارض میان حکم عقل و شرع رخ دهد می‏توان ازطریق تأویل صحیح، مشکل تعارض را حل کرد و در ناحیه عقل هیچ متکلم، حکیم و مجتهدی تاکنون ادعا نکرده است، که عقل می‏تواند حسن و قبح و ملاکات نفس‏الامری همه افعال و احکام را بفهمد. اگرچنین می‏بود دیگری نیازی به شریعت و وحی وجود نمی‏داشت، عقل از درک فلسفه احکام دینی به‏صورت کامل و همه‏جانبه به‏خصوص در عبادات ناتوان است، در این میان، برخی از متکلمان و حکیمان و مفسران درباره فلسفه پاره‏ای از احکام شرعی، وجوهی را نه بر سبیل قطع و یقین و به‏عنوان علت تامه، بلکه به‏عنوان یکی از وجوه احتمالی، بیان کرده‏اند که البته احتمال خطا درآن است و نقدپذیر است. حال، اگر موردی یافتیم که خطای آن آشکار شده است، نباید آن‏را دلیل بر نادرستی دستگاه فلسفی، کلامی، فقهی یا تفسیر بدانیم. درحالی‏که، این‏گونه خطاها در علوم طبیعی به دفعات رخ داده، آیا کسی آنها را دلیل بر نادردستی کل دستگاه فکری و علمی دانشمندان، انگاشته است.

حاصل آن‏که، در باب تطابق عقل و دین باید میان مقام ثبوت و اثبات فرق گذاشت. نسبت به مقام ثبوت، تطابق کلی حاکم است در مقام اثبات نیز هرگاه ادراک عقلی، به‏صورت قطعی و بدیهی باشند و حکم دینی نیز ازنظر سند و دلالت قطعی باشد، تطابق کلی حاکم است ولی درمواردی که هیچیک از قطعیت برخوردار نبوده و درحد احتمال باشند، یا این‏که حکم دینی از دلیل ظنی مستفاد باشد، چنین تطابقی حاکم نیست و کسی مدعی آن نشده است.

همانطور که گذشت، شرع، مشتمل بر احکام عقلی و نقلی است و قرآن کریم که تمام حقیقت و دربردارنده تمام پیام شارع مقدس است، نه‏تنها مخاطبین خود را به استدلال و تعقل دعوت می‏کند بلکه خود نیز همه‏جا به حجت‏های عقلی یعنی استدلال‏هایی که عقل بشر با آنها آشناست، می‏پردازد. (طباطبایی 1393/ 1973، ج2، ص183). دین هدفی جز این ندارد که می‏خواهد مردم به‏کمک استدلال و با سلاح منطق عقلی و با نیروی برهان که به‏طور فطری با آن مجهزند به شناخت حقایق جهان ماوراء، طبیعت نایل آیند... اصولاً بین روش انبیاء در دعوت مردم به حق و حقیقت و بین آنچه که انسان ازطریق استدلال درست و منطقی به آن می‏رسد، فرقی وجود ندارد. تنها فرقی که هست، عبارت است از این‏که پیغمبران از مبدأ غیبی استمداد می‏جستند و از پستان وحی، شیر می‏نوشیدند. (طباطبایی، 1361، ص13).

روش فلسفه و دین و موضوع تعقل وتفکر

دین یکی از راه‏های فهم معانی و مقاصد خود را تعقل دانسته است. با نظری گذرا به آیات و روایات، شاهد اهمیت عقل و تفکر در اسلام خواهیم بود. خدا در قرآن کریم، بین خود و مخالفانش، برهان را حکم قرار داده و می‏گوید «اگر راست می‏گویید برهانتان را بیاورید»، یکی از علل مبارزه قرآن با بت‏پرستی به این دلیل است، این عمل را نهایت سقوط عقل می‏داند (انبیاء، 67). قرآن کریم همچنین با لحن تندی، پست‏ترین جنبندگان روی زمین را کسانی می‏داند که تعقل نمی‏کنند و پیروی از ظن و گمان و تقلید کورکورانه را مذمت می‏کند.

از همه اینها بالاتر، قرآن کریم یکی از اهداف آفرینش انسان را رسیدن به مقام تعقل می‏داند (یوسف 2 و 1).

با عنایت به این‏که، روش فلسفه و یکی از روش‏های مهم دین، تعقل و تفکر است و همانطور که قبلاً اشاره کردیم، بسیاری از تعالیم دینی، بخصوص تعالیم نظری و اعتقادی نظیر مسایل سه‏گانه خدا، نفس و جبر و اختیار، موضوع این تعقل و تفکر است و فلسفه نیز، چیزی جز تفکر و تعقل درباره احوال «موجود بماهو موجود» و مسایل مربوط به آن، از آن جمله همین مسایل نیستند.

محدودیت و ناتوانی عقل و ضرورت رجوع به وحی:

انسان باوجود منابع و ابزارهای شناخت، همچون حس، عقل، فطرت و دل، قادر به شناخت خود نبوده است. حال که انسان در شناخت خود، عاجز است، قطعاً در تشخیص و تعریف سعادت و شقاوت نیز عاجز و ناتوان خواهد بود. بنابراین، لزوم وحی و نیاز انسان به وحی، اثبات می‏شود. توضیح این‏که، خداوند، حکیم است اگر خدای حکیم، از انسان بخواهد که در مسیر سعادت حرکت کند، باید راه شناخت سعادت و شقاوت و تمییز آن از شقاوت را هم، پیش پای انسان بگذارد. از آنجایی که ابزارهای موجود در انسان برای پیمودن سعادت و تشخیص آن از شقاوت، کافی نبوده، از این‏رو لازم می‏آید که فراتر از این راه‏های معمول، راه تشخیص سعادت و شقاوت نیز وجود داشته باشد، آن‏همان دین و وحی است.

مبداء،معاد و نبوت، حقایق ضروری و اصول ثابت دین هستند و قرآن، شکل تمامیت یافته وحی و رسالت است. وجود وحی، یک ضرورت و فریضه حتمی است، زیرا انبیاء، به بشرچیزی را می‏آموزند، که بشرمستقلا قادر به فراگیری آن نیست(جوادی 1373، ص 110و 117).

حکیم نمی‏تواند به مسائل سرشار وحی با همه جزئیات و تفاصیل آن، آن که حدی برای آن متصورنیست، عالم شود و معنی عجز و تصورعقل همین است(الفاخوری، 1367، ص 5-664).

نظربرخی متفکران اسلام در باب دین و فلسفه

درمیان متکلمان اسلامی، اهل حدیث وحشویه، ظواهرمتون و نصوص دینی را معیار و ملاک اندیشه وعمل قرار داده و درشناخت معارف دینی، نقل را برعقل ترجیح داده و برمحدودیت وناتوانی عقل از ادراک حقایق دینی، فتوا داده‏اند (شهرستانی، ملل ونحل ص 2061).

اهل حدیث معتقد بودند که هرگونه بحث عقلی و فلسفی وکاوش واستدلال درمسایل اعتقاد دینی، بدعت و حرام است (مطهری، 1368، ج 2،ص 20).

ولی معتزله وامامیه درمعرفت دینی و مسایل اعتقادی برعقل تاکید می‏ورزند. معتزله،عقل آدمی را هم درقلمرو روحانی، قاضی مطلق می‏داند (ابن رشد، 1358، ص 4).

اما اشاعره برای تحدید حدود قلمرو خاص عقل و قلمرو ایمان، یک راه میانه برگزیده، اگرچه درست است که واقعیت معنوی واحدی می‏تواند با عقل ایمان درک شود، با وجود این، شرایط آنچنان متفاوت است، که نه می‏توان آنها را با یکدیگر خلط، یا جانشین کرد و نه می‏توان از یکی برای حذف دیگری صرفنظر کرد(کربن 1373،ص 174).

خلاصه این که اشاعره و اهل حدیث، علی رغم معتزله معتقدند که عقل یک منبع مستقل درکنار کتاب وسنت است و وحی را برعقل مقدم می‏دارند واخباریه و سلفیه و بعضی از متفکران شیعه، کتاب وسنت را تنها منبع معرفتی دانسته‏اند. وعقل را وسیله انکشاف قلمداد کرده‏اند. درهرحال، عقل و وحی با هم تعارض ندارند.

وحی، معقول است زیرا ازجانب خداوند حکیم است وچون معقول است، با عقل تعارضی ندارد واگر هم میان آن دو اختلافی دیده شود، باید آنرا تأویل کرد (الفاخوری، همان. ص 5-654)

از متفکران سده سوم و چهارم هجری، ابوزید بلخی درباب رابطه دین و فلسفه می‏گوید:«شریعت فلسفه کبری است ومرد حکیم متفلسف نشود تا متعبد و مواظب برادا و امر شرعی نباشد» (ابراهیمی، 1377، ص 259).

ابوحیان توحیدی درکتاب «الامتاع والموانسته» همین مضمون را با عبارتی دیگر از وی نقل کرده و گفته است: فلسفه با شریعت مساوق وهمراه است، چنانکه شریعت نیز با فلسفه هماهنگ می‏باشد. به نظر وی، یکی از دوجریان مادر است و دیگری دایه (ابراهیمی، همان، ص 260).

نتیجه:

آنچه که از این نوشتار درباب رابطه دین و فلسفه فهمیده می‏شود این است که آنچه را که دین به بشرعرضه می‏کند، حق ومطابق با واقع است. این ادراک وحکم عقلی، مربوط به مقام نفس الامر است.

یعنی حقانیت دین درمقام نفس الامر مورد قبول عقل است. پس«کلما حکم به الشرع حکم به العقل». و درمتون اسلامی ازعقل به «رسول باطنی» و از نبی به «رسول ظاهری» تعبیر شده، که خود بیانگر این است که عقل و وحی، دوچیزمخالف نبوده که قبول یکی، مستلزم نفی دیگری باشد بلکه هر دوموهبتی هستند ازعالم الوهیت به عالم انسانی.

حاصل آن که، تفکر و بصیرت عقلی وفلسفی، جزء متن دیانت اسلامی است و این امر با آرامش قلبی و خشیت روحی حاصل از ایمان به خدا نه تنها منافات ندارد بلکه پیوند ناگسستنی دارد.

منابع:

1- قرآن

2- ابراهیمی دینایی، غلامحسین، دفترعقل و آیت عشق، تهران، طرح نو، چاپ اول 1380

3-نیایش فیلسوف، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ اول 1377.

4- ابن رشد، ابوالولید محمد، فصل المقال فی ما بین الشریعه و الحکمه من الاتصال، ترجمه سید جعفر سجادی تهران، انجمن فلسفه ایران، 1358.

5- جعفری، محمدتقی، شناخت از دیدگاه علمی و قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1360.

6- جوادی آملی، عبدالله، شریعت درآینه معرفت، حمید پارسا، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ دوم، 1373.

7- شهرستانی، ابی الفتح محمد، ملل ونحل، تحقیق محمد سیدگیلانی، دارالمعرفه، بیروت، ج 1.

8-طباطبایی، محمدحسین، شیعه دراسلام، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، 1360.

9- علی و فلسفه الهی، ترجمه سیدابراهیم علوی، انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین 1361).

10- تفسیر المیزان، بیروت، 1393 ق، 1973م، ج 1و 5.

11- کلینی، ابن جعفر محمد، اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامیه ج 1.

12- الفاخوری و، تاریخ فلسفه درجهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، 1367.

13- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، کلام، قم، انتشارات صدرا، 1368، ج 2.

14-مصباح یزدی، محمد تقی، معرفت دینی، کتاب نقد، س 2، ش 5و 6 چاپ دوم 1377.

15- مکدرموت، مارتین، اندیشه‏های اسلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات دانشگاهی، 1372.